حسینیه ارشاد یک نگاه تاریخی
محمد بسته‌نگار ۱۴

در ستایش ترویج دین اخلاقی
دکتر ناصر مهدوی ۱۴

عکاسی، زبان جهانی و نگاه مستقل
افشین شاهرودی ۱۵

اراک؛ شهری با ۲۰۰ سال قدمت پوریا سوری ۱۶

خاطرات سال‌های دور و نزدیک در گفت‌وگو با ناصر میناچی

حسینیه ارشاد را عشق نگه داشته است و بس

۴۳ سال فعالیت مداوم در نهادی که هیچ گاه از حمایت خاصی از سوی هیچ دولتی برخوردار نبوده است، کاری است به واقع سترگ و جانفرسا. همین که بتوانی چراغش را روشن نگه داری، کاری بس بزرگ کرده‌ای چه رسد به اینکه هر روز در توسعه‌اش بکوشی و آن را از اتاقی تیر و تخته‌ای، به یکی از بزرگ‌ترین و مدرن‌ترین حسینیه‌های این مرز و بوم تبدیل کنی. آری ناصر میناچی چنین کرده است؛ هم او که از او به عنوان یکی از نزدیک‌ترین یاران دکتر علی شریعتی نام برده می‌شود و همواره مورد اعتماد انقلابیون بوده است. ناصر میناچی از موسسان اصلی و تنها مدیر تاثیرگذار حسینیه ارشاد از سال‌های دور تا به امروز، سخنان شنیدنی بسیار دارد. چه به عنوان وزیر ارشاد (وزیر اطلاعات و جهانگردی آن زمان) دولت موقت مهندس بازرگان، چه به عنوان یکی از نزدیک‌ترین یاران دکتر شریعتی، چه به عنوان یک حقوقدان مجرب و چه به عنوان مدیر حسینیه ارشاد. پای صحبت‌های او نشستیم و خاطرات دور و نزدیک ایران را مرور کردیم.

پژمان موسوی
pejman.mousavi@gmail.com

– جناب آقای میناچی جنابعالی به عنوان فردی که از سال‌های جوانی خود درگیر با مسائل مختلف حسینیه‌ای بوده است که بخشی از تاریخ این کشور و تحولات آن، یا از آن سرچشمه گرفته است یا به نحوی از آن متاثر بوده است، قطعاً سرگذشتی شنیدنی دارید. برای آغاز گفت‌وگو کمی از روزهای جوانی و حال و هوای آن روزهایتان بگویید.

دوره دبستان من در مدرسه نوشیروان در خیابان مولوی گذشت و دوره دبیرستانم نیز در دارالفنون بودم. در آن زمان من در ایام تابستان در بازار نزد پدر و برادرم در یک دفتر تجارتی کار می‌کردم و توانستم دفترنویسی را در همان دوران بیاموزم. پس از دوران سه‌ساله دارالفنون من به دنبال جایی می‌گشتم که صبح‌ها در آن درس بخوانم و عصرها در آن کار کنم که در این جست‌وجو به مدرسه دارایی رسیدم که طبق مقررات، تحصیل در آن به معنای تعهد برای استخدام در وزارت دارایی هم بود. این‌گونه شد که من صبح تا ظهر در مدرسه دارایی تحصیل و عصرها کار می‌کردم که این کار کردن برای من بسیار هم مغتنم بود. در سه سال آخر پیش از دیپلم ما یک معلم حسابداری داشتیم که او شاگرد یک معلم بلژیکی بود. او که رئیس حسابداری شهربانی هم بود همواره یک شعار داشت با این مضمون که برای کسانی که به درس من گوش می‌دهند، این درس نان دارد. او به بچه‌های کلاس پیشنهاد کرد درس حسابداری دوبل و نگهداری دفاتر را بسیار جدی بگیرند زیرا پس از آن می‌توانند با گذراندن این درس‌ها هر کجا که بخواهند، استخدام شوند. عده‌ای متوجه این توصیه مهم استاد نبودند اما من با خود عهد کردم که آن درس را به خوبی بخوانم و جالب است بدانید من در آن درس شاگرد اول هم شدم. تعدادی از دروس ما در این دوره جنبه حقوقی داشت مانند قانون مدنی، درس فقه و مبحث ارث. اتفاقاً دکتر عبدالحسین علی‌آبادی هم در همین مقطع در آنجا درس می‌دادند که آشنایی من با ایشان مقدمه‌ای شد تا در آینده ایشان عضویت موسس حسینیه ارشاد را بپذیرند. سال بعد در کنکور حقوق شرکت کردم و در دانشگاه تهران به عنوان دانشجوی حقوق پذیرفته شدم. در سال‌های تحصیل به جز درس، کار هم می‌کردم. ابتدا از آنجایی که تعهد خدمت به وزارت دارایی داشتم مدتی در آنجا خدمت کردم و پس از چندی استعفا داده و به کارهای دیگری پرداختم. پس از شرکت در دوره کارآموزی کانون وکلا، در سال ۳۸ پروانه وکالت گرفتم و کارم را به عنوان یک حقوقدان آغاز کردم. من در آن دوران به واسطه تحصیل حسابداری حرفه‌ای، در دعاوی تجاری بیشتر موفق بودم تا در دعاوی جزایی. من در همین دوران یعنی در حوالی ۲۸ مرداد ۳۲، برنامه ازدواجم پا گرفت که حاصل آن سه پسر بود و یک دختر. من حین اینکه وکالت می‌کردم، مشاوره حقوقی برخی شرکت‌ها را نیز بر عهده گرفتم که شرکت‌ها امکانات خوبی را برای کار در اختیارم گذاشتند. به دنبال آن مدیریت مالی و مشاور حقوقی شرکت میلارد را بر عهده گرفتم که در زمینه ماشین‌آلات کاترپیلار فعالیت می‌کرد و در همین جا بود که با یکی از مدیران شریف این شرکت به نام محمد همایون آشنا شدم و با برقراری رابطه دوستانه با او، آینده‌ام به نحوی دگرگون شد و شکل تازه‌ای به خود گرفت. پس از اینکه ارتباط بسیار دوستانه‌ای با ایشان برقرار کردم، در یک سفر حج همراه‌شان بودم. ایشان به دلیل کمردردی که داشت، همواره به مراقبت نیاز داشت که من با کمال افتخار از او چه در آن سفر و چه پس از آن مراقبت می‌کردم.

– می‌شود این‌گونه گفت که آشنایی‌تان با مرحوم همایون، سرآغازی شد بر تاسیس نهادی که بعدها نام حسینیه ارشاد را به خود گرفت. از جریان تاسیس حسینیه ارشاد و چگونگی رخداد آن برایمان بگویید.

در سال‌های ابتدایی دوستی با محمد همایون من در امیرآباد زندگی می‌کردم که پس از آن به محله چالهرز یا همان قبای امروزی در منزل پدرخانمم نقل مکان کردم. در همان ایام با توجه به اینکه به دنبال خرید خانه‌ای برای خود و خانواده‌ام بودم، خانه‌ای را در حوالی قلهک پیدا کردم که آن خانه متعلق به سرهنگی بود که مورد غضب شاه قرار گرفته و از ایران متواری شده بود. چیزی که خدا در تقدیر ما تدبیر کرده بود این بود که با اینکه من مبلغی را به عنوان پیش‌پرداخت داده بودم و قرار بود به زودی صاحب آن خانه شوم از آنجایی که آن خانه سند نداشت، زمانی که برای اخذ سند به املاک رفتم مشاهده کردم که شرکای آنجا آدم‌های جالبی نیستند و من به دلیل همین تردید اصرار کردم که موقعی صاحب آن خانه شوم که موردی از نظر انتقال‌دهندگان نباشد. همین تاخیر و وسواس سبب شد من به سرعت آنجا را نخرم و در حالی که سند آن خانه نزدیک به آماده شدن بود، روابط آن سرهنگ با شاه خوب شد و آنها خواستار فسخ آن معامله شدند و در حالی که من می‌توانستم بر حسب قانون به فسخ رضایت ندهم، به آن رضایت داده و موفق شدم زمینی را در چالهرز خریداری کرده و منزلم را در آنجا برپا دارم. در واقع اگر من با فسخ آن خانه موافقت نکرده بودم و منزل من در زرگنده قرار می‌گرفت، هیچ گاه مکانی به نام حسینیه ارشاد در کار نمی‌بود و از همان جا بود که من به راه خدایی و نکته حساس راهنمایی خدا پی برده و آن را همیشه سرلوحه فعالیت‌هایم قرار دادم. یک روز من از مرحوم همایون که وی نیز باغی را در چالهرز داشت خواهش کردم از آنجایی که نامی از خدا و رسول در اینجا نیست، دهه محرم را در زمین کناری منزل که خالی هم بود چادر زده و ۱۰ روز در آنجا مراسم بگیریم که شاید این حرکت ما بتواند موجی را در این منطقه به وجود آورد. با این اقدام ما در آن زمین، جلساتی پاگیر شد و مراسم هم تا آخر ماه صفر ادامه پیدا کرد. پس از آن و با استقبالی که از برنامه‌های آن روزها از سوی مردم منطقه دیده بودیم، زمین کوچکی را سر همان کوچه در اختیار گرفته و با تیر و تخته موفق شدیم حسینیه‌ای را در آنجا برپا داریم و جلسات هفتگی‌مان را در آن مکان شروع کنیم؛ با تفالی که به قرآن زدیم، نام ارشاد را برای آن حسینیه برگزیدیم و از همان روز بود که حسینیه ارشاد رسمیت پیدا کرد. در آن زمان من یکی از دوستانم به نام حجت‌الاسلام سیدعلی شاچراغی را برای امامت نمازهای جماعت دعوت کردم که ایشان هم استاد مطهری را به من معرفی کردند و ما در عین اینکه برای سخنرانی از استاد مطهری دعوت به عمل آوردیم، مرحوم محمدتقی شریعتی پدر دکتر علی شریعتی را که در آن زمان در مشهد زندگی می‌کرد، به تهران دعوت کردیم و سخنرانی‌های ایشان هم از همان زمان در حسینیه شروع شد.

–حسینیه ارشاد تفاوتی اساسی و ماهوی با سایر حسینیه‌ها دارد. شاید بتوان گفت که سبک و سیاق حسینیه ارشاد چه از لحاظ نحوه اداره و چه از لحاظ محتوای برنامه‌های برگزار شده در آن، از اساس متفاوت با سایر حسینیه‌هاست. این تفاوت را چگونه می‌بینید و ریشه آن را در چه عاملی می‌دانید؟

مرحوم همایون در آن سال‌ها بسیار علاقه‌مند شده بود که ما بتوانیم در آن محل مکانی را برپا کنیم برای دو منظور اساسی؛ یکی راه تفکر و اندیشه دینی و دیگری پایه‌گذاری مراسم عزاداری امام حسین (ع). در واقع ما در آن زمان تصمیم گرفتیم یک سالن بزرگ و مدرن به شکل آمفی‌تئاتر را برای تفکر و اندیشه دینی برپا داریم و یک مسجد هم برای عزاداری حضرت امام حسین. در آن زمان چهار هزار متر زمین به صورت باغ در اطراف حسینیه وجود داشت که من و همایون دو هزار متر آن را خریداری کرده و حرکت‌مان را آغاز کردیم. از آنجا که برای تدارک نقشه و ساخت مجموعه وسواس زیادی داشتیم، از معمار تالار وحدت دعوت کردیم طراحی حسینیه را هم برای ما انجام دهد. پس از اینکه کارمان گرفت، دو هزار متر باقی مانده را هم خریدیم و مسجد و سایر ساختمان‌های اطراف را هم در آن بنا داشتیم.

– نام دکتر شریعتی همواره و در همه حال در کنار حسینیه ارشاد بوده به نحوی که نام حسینیه ارشاد بی‌نام شریعتی اصلاً ملموس و مانوس نیست. از نحوه آشنایی خود با دکتر شریعتی و آغاز همکاری‌های منسجم ایشان با حسینیه برایمان بگویید.

آشنایی من با دکتر علی شریعتی به سال ۴۶ برمی‌گردد. در واقع او بود که با منش اخلاقی و اندیشه ناب توانست مستمعین خوبی را برای حسینیه دست و پا کند. در واقع باید بگویم شنونده‌های ما همه از تیپ سنتی نبودند و از همه طیف فکری مدعو داشتیم که به نوعی می‌توان گفت ما توانستیم بیشترین طیف‌های فکری را در این حوزه گرد هم آوریم. از آنجایی که من در کار وکالت، وکیل پول‌سازی بودم هر چه داشتم را با مشارکت مرحوم همایون صرف تاسیسات حسینیه کردم. جالب است بدانید ما تاکنون در ساخت بنای اصلی حسینیه خیرات قبول نکردیم و همه چیز شخصی است و اگر هم برخی لطف می‌کردند و هدایایی به ما می‌دادند ما آنها را صرف هزینه‌های جانبی می‌کردیم. پس از فشارهایی که از طرف ساواک به حسینیه وارد شد، ما تصمیم داشتیم حسینیه را با نام حسینیه در هجرت در انگلیس یا فرانسه برپا داریم که اتفاقاً اساسنامه آن را هم دکتر حسن حبیبی نوشتند. در همین گیر و دار بود که زنده‌یاد دکتر علی شریعتی فوت کردند و ما دست خالی از خارج برگشتیم. من و دکتر شریعتی سه دوره زندگی پنج‌ساله را در کنار هم بودیم تا حدی که حتی یک شب قبل از درگذشتش هم در لندن با هم بودیم اما من هیچ گاه از او سخنی نسنجیده نشنیدم و حرکتی ناشایست ندیدم.

–درباره مرگ یا شهادت دکتر شریعتی تاکنون فرضیات زیادی مطرح شده است. جنابعالی به عنوان یکی از نزدیک‌ترین دوستان و همراهان دکتر شریعتی که حتی تا ساعت‌های پیشین قبل از فوت ایشان در کنار وی بوده است، کدام فرضیه را تایید می‌کنید؟ آیا به نظر شما دکتر شریعتی شهید شد یا به مرگ طبیعی از دنیا رفت؟

در زمانی که بحث تشکیل حسینیه در غربت مطرح بود، روزی به من اطلاع دادند که دکتر شریعتی به انگلیس آمده و در منزل آقای فکوهی اقامت دارد. غروب همان روز بود که به او رسیدم و وی را در همان مکان ملاقات کردم. من با او که مدام هم سیگار می‌کشید، مدتی قدم زدم تا اینکه به جلوی خانه آقای فکوهی رسیدیم. در این هنگام با مشاهده چند دانشجوی ایرانی که در آن نقطه در حال قدم زدن بودند، به دکتر گفتم شما چطور جرات می‌کنید در اینجا سکونت کنید که ایشان هم در جواب من گفت اینجا کسی مرا نمی‌شناسد. خلاصه به اتفاق وارد ساختمان شدیم و به طبقه چهارم که در اختیار دکتر بود، مراجعت کردیم. ما آن شب را تا صبح با هم صحبت کردیم و او از ماجراهایش گفت و چگونگی خروجش از ایران و اقامتش در غربت. صبح روز بعد مطلع شدیم که همسر دکتر شریعتی ممنوع‌الخروج شده است و شریعتی هم که از وضع ساواک در آن دوران به خوبی مطلع بود، نتوانست این امر را تاب آورد و بسیار شکست. به هر حال برای استقبال از فرزندان دکتر که بدون مادر به انگلیس آمده بودند، به فرودگاه رفته و فرزندان دکتر را که تازه از ایران رسیده بودند، تحویل گرفتیم و با هم قرار گذاشتیم تا فردا به اتفاق به تماشای فیلم محمد رسول‌الله برویم. فردا صبح آن روز بود که فکوهی با من تماس گرفت و بدون هیچ مقدمه‌ای گفت دکتر شریعتی فوت کرده است. این خبر به قدری برای من کوبنده بود که مرا به بهتی عظیم فرو برد. من بلافاصله به خانه فکوهی آمدم و آنها به من گفتند دکتر ناگهان فوت کرده است و آنها وی را در زمانی یافتند که ایشان با صورت به زمین افتاده بود و پنجره اتاق هم باز بود. ما درخواست کالبدشکافی کردیم و به پلیس گفتیم این مرگ یک قتل سیاسی است اما از آنجایی که کالبدشکافی در ظاهر مرگ طبیعی را نشان می‌داد درخواست مجدد ما هم برای کالبدشکافی زیاد به جایی نرسید. یادم می‌آید دکتر شریعتی همواره می‌گفت شهید لزوماً آن کس که در جنگ کشته می‌شود، نیست بلکه انسان‌هایی که حرکتی دارند و تعهدی، هم به طور اولی شهید محسوب می‌شوند. من در اینکه دکتر شریعتی بالاخره فوت کرده یا شهید شده است، نمی‌توانم به صورت قطعی نظرم را ابراز کنم اما یک نمونه تاریخی را می‌توانم اعلام کنم که شاید شاهدی باشد بر مدعایم: مرحوم محمد مسعود حدود ۴۰ سال پیش جلوی چاپخانه مظاهری در اکباتان ترور شد و با وجود اینکه تمام مسوولان دربار و دادستان به قتل او متهم شدند، هیچ گاه مدرکی مبنی بر اینکه چه کسی محمد مسعود را به قتل رساند پیدا نشد تا اینکه پس از انقلاب کیانوری اعتراف کرد که محمد مسعود از سوی این حزب و توسط سرهنگ روزبه ترور شده است، در واقع تاریخ بعد از ۴۰ سال معلوم کرد که چه کسانی مسبب قتل مسعود بودند، از همین رو بر این باورم که شریعتی هم چنین سرنوشت مشابهی دارد و بعدها معلوم خواهد شد که چه اتفاقی پیش از مرگش افتاد و واقعاً چگونه این‌گونه و به طور بسیار ناگهانی از دنیا رفت.

– از فعالیت‌های خود در دولت موقت مهندس بازرگان به عنوان وزیر ارشاد و ماه‌های پس از استعفای کابینه بازرگان بگویید. چه شد که شما نیز همراه با سایر اعضای کابینه از سمت خود استعفا ندادید و همچنان در پست خود باقی ماندید؟ آیا این امر به روابط شما با مهندس بازرگان خللی وارد نکرد؟

پس از پیروزی انقلاب و قرار بر تشکیل دولت موقت، مرحوم بازرگان از من دعوت کرد تا به عنوان وزیر ارشاد در دولت موقت حضور یابم، البته پیشنهاد مرحوم بازرگان مورد تایید امام هم بود و حتی معرف من به امام نیز در آن زمان استاد مطهری و مرحوم طالقانی بودند. در زمان تصدی وزارت ارشاد من همزمان سرپرستی سازمان حج و اوقاف، شرکت رسمی و حقوقی کیش و سازمان جهانگردی و گردشگری و سازمان اتومبیلرانی را هم بر عهده داشتم و همه آنها را با هم اداره می‌کردم که به واقع هم کار سنگینی بود. در طول یک سالی که به استعفای دولت موقت منتهی شد و پس از استعفای دولت موقت، با نظر شورای انقلاب من همچنان به خدمتگزاری ادامه دادم تا اینکه دولت شهید رجایی تشکیل شد و طبق قانون وزرا باید استعفا می‌دادند. در این زمان بود که امام به وسیله حاج‌احمدآقا پیغام دادند که من حتماً در پست خود مانده و به خصوص همچنان سازمان حج را اداره کنم و چون تصدی سازمان حج بدون وزارت امکان‌پذیر نبود به پیشنهاد هاشمی‌رفسنجانی به سمت کفالت وزارت ارشاد منصوب شده و تا بهمن ۵۹ در آن سمت به خدمتگزاری ادامه دادم. پس از آن از امام درخواست کردم این تکلیف را از دوش من برداشته تا بتوانم به کارهای حسینیه برسم. در این هنگام بود که شهید رجایی آقای لولاچیان را به عنوان سرپرست سازمان حج انتخاب کرد و مشروط بر اینکه من سه ماه با ایشان کار کنم و راه و روش سازمان را به او بیاموزم با استعفای من موافقت شد اما همه اینها مانع از آن نبود که به روابط من با مهندس بازرگان کوچک‌ترین خللی وارد آید و ما تا پایان عمر با برکت ایشان دوستان خوبی برای یکدیگر بودیم.

– از مهندس بازرگان همواره به عنوان سیاستمداری منحصر به فرد یاد می‌شود؛ از شیوه حاکمیت ایشان و نحوه اداره دولت توسط ایشان بگویید. سبک و سیاق مدیریت ایشان چگونه بود؟

مهندس بازرگان سیاستمداری مقتدر بود که امورات مملکت و جلسات هیات دولت را با اقتدار تمام اداره می‌کرد. او که بسیار دقیق بود و همواره عادت داشت مسائل را به طور شفاف با مردم در میان بگذارد. مهندس بازرگان چندین بار در دوران نخست‌وزیری تهدید به استعفا کرد تا اینکه با اوج‌گیری دخالت‌ها در کار دولت ناچار به استعفا شد و از نخست‌وزیری کناره گرفت.

ادامه در صفحه ۱۴

طرح: حسین صافی/ شرق

نگاه

دکتر هادی خانیکی

نامی و نشانه‌ای که می‌ماند

۱- دانش «نشانه‌شناسی» که در ارتباطات و زبان‌شناسی و مطالعات فرهنگی جایگاهی ویژه دارد، به «نشانه» و ارجاعات آن اهمیتی ویژه می‌دهد. بر اساس نظریه معروف سوسور، زبان‌شناس سوئیسی که از بنیانگذاران این دانش است، هر نشانه از دو وجه «دال» و «مدلول» تشکیل شده است؛ «دال» صورتی فیزیکی و ملموس دارد که غالباً در قالب زبان و رسانه درمی‌آید و «مدلول» مفهوم و مضمونی فرامادی است که از توجه به دال حاصل می‌شود. دال بدون مدلول صدایی گنگ و نارساست و مدلول بدون دال قابل دریافت و شناخت نیست. به این ترتیب در اندیشه سوسور، نشانه، رابطه‌ای بین یک مفهوم و یک الگوست.

۲- در فلسفه اجتماعی معاصر، «حوزه عمومی» به عنوان عرصه آزادی که در آن مباحث باز مطرح می‌شود و افکار عمومی شکل می‌گیرد، اهمیت یافته است. حوزه عمومی به تعبیر هابرماس مکان‌هایی است به دور از سلطه که در آنها «کنش ارتباطی» از طریق بیان اندیشه‌ها صورت می‌پذیرد و افکار عمومی در فرآیندی آزادانه و عقلانی ساخته می‌شود.

۳- این دو مفهوم مهم نظری را می‌توان مبنای مطالعه‌ای تاریخی درباره حسینیه ارشاد قرار داد؛ جایی که در تاریخ تحولات فرهنگی و اجتماعی ایران یک نام نیست، بلکه یک «نشانه» است، و یک مکان نیست، بلکه یک «حوزه عمومی» است.

۴- درست‌ترین روایت برای اثبات این مدعا، از آن آنان است که خود در ساختن آن «نشانه» و این «حوزه عمومی» بیشترین نقش را داشته‌اند. نام حسینیه ارشاد در بیش از ۴۰ سال گذشته با نام دکتر علی شریعتی درهم آمیخته است، پس رواتر آنکه روایت او را برای شناخت و داوری درباره این نهاد تاثیرگذار باز بخوانیم.

۵- دکتر شریعتی در نامه‌ای به تاریخ آذرماه ۱۳۵۱، در دوران گریز از چنگ ماموران ساواک، از خانه‌ای در سرآسیاب دولاب تهران نوشته است: «من امروز- یا امشب- که در این گوشه تنها نشسته‌ام و پنهان و هر لحظه در انتظار حادثه، ساعت ۵/۵ صبح چهارم آذر است؛ و مثل هر آدم ضعیفی که در سختی‌ها بیشتر به یاد خدا می‌افتد و در پی کسی بیشتر می‌فهمد که خدا تنها کس هر کسی است، خدا را به روشنی و صراحت صبحی که دارد در برابر چشم‌های منتظرم طلوع می‌کند، حس می‌کنم، می‌بینم... و در این تنهایی و خلوت مضطرب و متزلزلی که هر دم تهدید می‌شود، بیش از تمام آن شب‌های پرشکوه و پرازدحام حسینیه، به موفقیت حسینیه و آینده بزرگ و پرافتخار آن یقین دارم؛ یقینی که به طلوع خورشید همین امروز، در این ساعت ۶ صبح دارم...»«اینکه آگاهانه اندیشیده‌ایم، اثر تغییردهنده و وسیعی که در جامعه گذاشته و جهت فکری یک نسل را در مدتی کوتاه عوض کرده است، گواه آن است که وظیفه را درست تشخیص داده‌ایم و دقیق عمل کرده‌ایم و اقتضای زمان و ضرورت زمینه را یافته‌ایم.»«آنچه را شما بنا کردید، در آغاز یک «ساختمان» بود، اما امروز یک «ایمان» شده است، هر آجری که آنجا روی هم نهاده‌اید، امروز یک «دل» شده است.» (با مخاطب‌های آشنا، صص ۱۲۶ تا ۱۳۲)

۶- دوام و بقای حسینیه ارشاد به مثابه «دال» و «رسانه» اصلی روشنفکری دینی در ایران، وامدار نام‌هایی است که همه توان خویش را در گذار سخت ایام بر سر این «بنای تقوا» نهاده‌اند. نام محمد همایون و دکتر ناصر میناچی در این میان برجسته‌تر است. بهتر آنکه داوری درباره بزرگی این کار کارستان را نیز به شریعتی بسپاریم؛ آنجا که در نامه‌ای به مرحوم همایون می‌نویسد: «من می‌خواهم به شما که خشت اول این بنا را به دست شما بر زمین نهاد، اطمینان بدهم که میناچی را خدا چنان ساخته و پرداخته که تا پایان عمر خواهد آمد، قوی‌تر و هوشیارتر از همیشه. در قیافه او چنین می‌خوانم که خدا او را - دون آنکه خود بداند- برای کاری بزرگ ماموریت داده است. من آشنایی شما و او و خود را در این لحظه از زمان تصادفی نمی‌بینم. دوستان دیگر، همفکران و عاشقان پاکباخته شناخته و ناشناخته بسیارند که اکنون مصمم‌تر شده‌اند و برای نثار عمرشان لحظه‌ای تردید ندارند. حسینیه اکنون شرف و عشق دین‌شان شده است و من هم، بدانید که از کنون تا لحظه مرگ یا قتل، همچون بلال که در زیر شکنجه فقط یک کلمه را تکرار می‌کرد: احد! احد!، با هر شکنجه‌ای فقط یک کلمه را تکرار خواهم کرد: ارشاد! ارشاد! ارشاد! دیروز صبح، چهارم آذر، در لحظه دمیدن فجر، به خدا که مرا نگاه می‌کرد و با نگاهی که گویی سوالی همراه داشت، قول دادم که شغلم، زندگی‌ام، جوانی و کمال و پیری‌ام، لذت و نعمت و پیشرفتم، زنم، بچه‌هایم، خودم را تکه‌تکه کنم و در زیر پایه‌های حسینیه بریزم تا استوارتر شود، آسیب نپذیرد و آن را آبادتر و عزیزتر به نسل فردا بسپارم. برای چنین کاری، زحمت چندانی نخواهم داشت، چون مدت‌هاست خود را سبکبار کرده‌ام و آماده. چیزی کسب نکرده‌ام که از دست دادنش برایم دشوار باشد. حسینیه را از آن ساختمان به تک‌تک خانه‌های این مملکت منتقل خواهیم کرد، تک‌تک آدم‌های راستین و حق‌پرست این جامعه را در شمار موسسان و اعضای هیات‌مدیره و مسوولان ارشاد درخواهیم آورد؛ مطمئنم که چنین خواهد شد، خدا اراده کرده است. نه بودجه‌ای می‌خواهم و نه یاوری. مطمئنم که خدا خواهد رساند. وصیت کردم که پشت تالار ارشاد دفن شوم.»

۷- دکتر میناچی در فراز و فرود ایام تا آنجا که توانست کوشید «حسینیه ارشاد» بر همان سیاقی که بنا شده بود بماند و همچنان ملجا و مامنی برای اندیشیدن و اندیشوری باشد. صعوبت این کار را آنان بهتر می‌دانند که از بهای گران این کوشش و هزینه‌های حفظ آن بیشتر خبر دارند. بهای آزادی و استقلال و استمرار کارهایی از این دست در سرزمین ما بسیار است، ولی میناچی از پس آن در این دوران دشوار برآمد. انصاف آنکه بر پا نگه داشتن حسینیه ارشاد تا به امروز، تنها روشن کردن چراغ آن نبود، گرد آوردن دل‌های رمیده و رنجیده در گستره اندیشه و ایمان و امیدی بود که شریعتی افق‌های بازش را گشوده بود و سهم اصلی در انجام این کار هم از آن میناچی بود.

یادداشت

محمدجواد مظفر

آگاه به شرایط ریسک کردن

دکتر میناچی و شخصیت ایشان همیشه من را به یاد دکتر شریعتی و تاریخ حسینیه ارشاد می‌اندازد. هنگامی که دکتر شریعتی با حضور فعالانه در حسینیه ارشاد هزاران دانشجوی مشتاق را جلب می‌کرد، همیشه در کنار او یا در گوشه و کنار حسینیه چهره مصمم دیگری مثل او یعنی دکتر میناچی را مشاهده می‌کردیم. دکتر میناچی در جریان تمام وقایعی که در حسینیه ارشاد گذشت و زمان عسرت و تنگی و سختی که در آبان ۱۳۵۱ رژیم شاه بر حسینیه ارشاد تحمیل کرد و به بسته شدن حسینیه و دستگیری آن شوریده کویری انجامید، همواره مردانه برای حفظ و بقای حسینیه ارشاد تلاش کرد و در کنار مرحوم همایون بنیانگذار حسینیه ارشاد حضور داشت. در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب نیز تاریخ حسینیه ارشاد به گونه‌ای دیگر رقم خورد.همیشه نام حسینیه ارشاد با نام دکتر میناچی قرین بود و در حقیقت گویی این دو نام در این ۳۲ سال گذشته یکی شدند.یکی از دغدغه‌های مهم دکتر میناچی روشن نگه داشتن چراغ حسینیه ارشاد بود تا یاد، نام و خاطره بزرگانی چون دکتر شریعتی و آیت‌الله مطهری در آنجا زنده بماند. او در عین حال همواره تلاش کرد تا آنجا که شرایط و امکانات در این ۳۲ سال بعد از انقلاب اسلامی اجازه می‌داد اصالت و هویت حسینیه ارشاد را حفظ کند. هرچند ایشان در این سال‌ها مورد هجوم و انتقادهای فراوانی بود اما امروز هر که منصفانه نگاه کند می‌بیند این مرد استوار از زمان پایه‌گذاری حسینیه که جوان بود تا دوران کهولتش را پای حسینیه ارشاد و تاریخ آن سپری کرد و اگر بخواهیم عملکرد وی را بررسی کنیم، می‌توانیم به او نمره‌ای مثبت بدهیم به این معنا که به خاطر روش اعتدالی و آن تیزبینی او در درک شرایط و دوران سختی که بر همه ما گذشته چراغ حسینیه ارشاد همچنان روشن مانده است.امروز ما شاهد توسعه عملیات ساختمانی حسینیه ارشاد هستیم. موسسه‌ای که کتابخانه آن همیشه فعال است و خوشبختانه چند سالی است کلنگ توسعه حسینیه ارشاد و کتابخانه عظیم آن که ان‌شاءالله در سال‌های آینده شاهد افتتاح آن خواهیم بود به زمین زده شده. هرچند دکتر میناچی بارها مورد انتقاد حتی برخی دوستان خود قرار گرفته اما به دلیل اینکه متوجه است در چه شرایطی باید ریسک کند توانست تا امروز چراغ حسینیه را روشن نگاه دارد و تا حد ممکن اصالت آن را حفظ بکند هرچند همان طور که در ابتدا اشاره کردم شاهد مشکلات فراوانی بود و در سال‌های اخیر شرایط ویژه‌ای را پشت سر گذاشته است.بارها من وقتی با ایشان صحبت می‌کردم و مثلاً پیشنهاد برگزاری بزرگداشت شخصیتی را در آنجا می‌دادم و ایشان به دلایلی مخالفت می‌کردند من در مقابل سایر دوستان از ایشان دفاع می‌کردم چون به هر حال ایشان منطقی را ارائه می‌کرد که می‌توان گفت در شرایط امروز ایران آن منطق قابل دفاع بود. بنابراین امیدوارم دکتر میناچی در این سال‌های پختگی و استحکام شرایط زندگی بتواند همچنان علم حسینیه ارشاد را به نام بزرگمرد این موسسه یعنی دکتر شریعتی برپا نگاه دارد و من برای او سلامتی و پایندگی را آرزو می‌کنم.